

مطلع :

گفتم که عدم گشت^۱ و جودم زغم تو
گفتا که مسای است وجود و عدم تو

ذکر محرم کوکه

از کو کلتا شان محرم و از محرمان همدم کامران بادشاه بود^۲ اشعار
خوب و گفتار مرغوب دارد و این مطلعش^۳ منظور ارباب نظر و اصحاب
بصر است .

نظم :

ماه من ترکش^۴ خید از گوشه دستار تو
چشم او ترسم که افتد بر گل رخسار تو

ذکر^۵ همدم کوکه

او نیز از کو کلتا شان همدم و همدمان محرم پادشاه^۶ مذکور است طبع
دقیق داشته سخنانش بلند و^۷ معانیش دل پسند افتاده^۸ و این^۹ مطلع دلکش

(۱) پ م : گشت و جودم ؛ (۲) ع ا : ذکر همدم کوکه بر محرم کوکه مقدم
است و عبارت متعلق باوست ؛ (۳) ع ا : بوده اشعار زیبا و ابیات غرا دارد ؛
اس : اشعار خوب دارد ؛ (۴) اس : مطلع او ؛ (۵) ع ا : ترکش ؛ (۶) ع ا : ذکر
محرم کوکا و عبارت متعلق به همدم است ؛ (۷) ب م : کامران بادشاه ؛ (۸) ع ا :
بلند و دلپسند افتاده ؛ (۹) ع ا : این مطلع دلکش از سخنان بیغش اوست :

گناه ما ز عدم گر نیا مدی بوجود وجود عفو تو در عالم عدم می بود
ب م و اس : ندارد ؛ (۱۰) ع ا : و این مطلعش بغایت پرسوز و دل افروز واقع
شده مطلع : آتش فتاده دامی الخ ، اس : و این مطلع دلکش اوست آتش الخ .

از سخنان خوش اوست و بغایت خوب است :

نظم :

آتش^۱ فتاده در می ز آه آتشینم

سوراخ شد دل از فی از ناله حزینم

ذکر میرزا^۲ الغ یلک

ولد امیر^۳ محمد صالح^۴ یلکوت است که نزد شیانی خان اعتبار تمام داشته و حکومت ولایت نسا را بار تفویض نمود^۵ بودند و حکومت ولایت درون به والد فقیر بوده و بدان تقریباً مشاعره می کرده اند . سخنان لطیف دارند^۶ و الغ^۷ یلک نیز^۸ طبع نیکو داشته و این مطلع از او منقول است .

مطلع :

ای خوش اول کوتلار کونکوم و صلی دین خوشحال ایدی

اختریم فرخنده و بخشیم همایون فال ایدی

(۱) ب م : آتش افتاد در می ؛ (۲) ع ا : الوغ ؛ (۳) اس : امیر صالح است ؛ (۴) ع ا : بملکوت ؛ (۵) اس : نموده اند ؛ (۶) اس : به یکدیگر ؛ (۷) اس : واز خوش طبعان معین است و به تعریف محتاج نیست ؛ (۸) ع ا : طبعش بی لطافتی نیست این مطلع اشعار رنگین او منقول است ؛ (۹) ب م : نیز ندارد . از اس : مهیا کرده ؛ (۱۰) ب م : نظم ؛ (۱۱) ع ا : ای خوش اول کوتلار که کونکوم و صلیدین خوشحال ایدی - اختریم فرخنده و بخشیم همایون فال ایدی .

ذکر جمیل سید شاه کسبی^۱

از سادات قریه کسبی^۲ بوده و^۳ کسب فضائل^۴ می نموده و به
جهت انشراح قلب^۵ زبان شعر می کشوده و این مطلع^۶ بدو منسوب است.
^۷مطلع:

^۸بارودا گویدا جانب قالدی میذین یادگار اند
قیلورین ناله لارمین سوندا و جان فکارندا

ذکر مولانا زاده لاهیجی

از اشراف^۹ لاهیجان است فضیلت^{۱۰} تمام داشته پایه سخن^{۱۱} او در فنون
شعر بلند^{۱۲} و اشعار لطیفش دل پسند است و این معما^{۱۳} را باسم امیر^{۱۴}
شیخ^{۱۵} نیکو گفته.

معما

دو سه روزی که در زمانه خوشیم باده بامهوشی^{۱۶} خوشی بکشم

- (۱) ع ا: کسی؛ (۲) ع ا: کسی؛ (۳) ع ا: و پیوسته کسب؛ (۴) ب م: بحدی؛
(۵) ع ا: خاطر زبان شعر؛ (۶) ب م: مطلع ترکی؛ (۷) ب م: نظم؛ (۸) ع ا:
مارد ودا گویدین جان قالدی متدین یادکاراندا. قیلورمیں ناله لارمین صوندا
و جان فکاراندا؛ (۹) اس: ولایت لاهیجان؛ (۱۰) ب م: فضیلتی؛ (۱۱) ع ا: سخنش؛
(۱۲) ب م: بلند است. . . . دل پسند؛ (۱۳) ع ا: معمایش؛ (۱۴) ب م
و اس: میر شیخم؛ (۱۵) ع ا: بسیار نیک واقع شده معما؛ ب م: گفته است
میر شیخم؛ (۱۶) ع ا: بامهوش.

هر گاه که می باری و کلمه شیخ و شیب کشیم که میم است جمع
شود مقصود بحصول می پیوندد .

ذکر مولانا کوکبی

از بخارا ست در موسیقی در^۱ کمال زور^۲ و در تالیف و تصنیف^۳
مشهور است^۴ و تدوین این علم را به فیثاغورث حکیم نسبت می کنند
و در ماخذ^۵ دوازده مقام اختلاف است بعضی بر آند که چون حضرت
موسی علیه السلام^۶ بامر^۷ ﴿اضرب بعصاك الحجر﴾ عصا بر سنگ زدند ﴿فانفجرت
منه اثنا عشرة عينا﴾ و از هر چشمه آب به ترانه^۸ می ریخت . ندای شنیدند^۹
که موسی^{۱۰} ق یعنی این آهنگ ها را^{۱۱} نگاه دار و آن دوازده مقام
مشهور است و باین مناسبت^{۱۲} این علم را موسیقی نام کرده اند^{۱۳} و جمعی

(۱) اس : نجم الدین کوکبی ؛ (۲) ب م : به غایت پر زورست ؛ (۳) اس :
زور در تالیف ؛ (۴) ب م : تصنیف صورت و عمل مشهور ؛ (۵) اس : است
تدوین علم را ؛ (۶) ع ا : ماء خذ ؛ (۷) ب م : ما مور گشت از حق تعالی که
عصا بر سنگ زند زیرا که جهت قوم بنی اسرائیل آب طلب کرده بود کما قال
الله تعالی فی کتابه العزیز ﴿واذا استسقى موسى لقومه قلنا اضرب بعصاك الحجر
فانفجرت منه اثنا عشرة عينا﴾ باره اول سورة البقر و چون موسی علیه السلام
عصا بر سنگ زد دوازده چشمه جاری شد و از هر چشمه الخ ؛ (۸) ب م : به
ترانه و صوت مختلف ریخت ؛ (۹) ب م : شنید ؛ (۱۰) ع ا : موسیقی این
آهنگها ؛ (۱۱) ب م : در خاطر ؛ (۱۲) ب م : نسبت ؛ (۱۳) اس : نام کرده
اند و هر مقامی را به برجی الخ .

مذکر احباب

برآند که از اصطکاکات^۱ افلاك گرفته اند و لهذا^۲ هر مقامی را به
برجی نسبت کنند و می گویند که غذای ارواح در^۳ خطایر قدس
نعمه بوده ازین جهت همه نفوس را از نعمه^۴ التذادی هست^۵ و شعبه
دانان بلند آوزه^۶ هر يك ازین^۷ اصوات فلکی را مقامی نامیده گوینده
راز و سازنده سازهای دلنواز اند .

نظم :

عشق در پرده می نوازد ساز عاشقی کو که بشنود آواز
حکمایی هند گوینده این قول اند که پاره^۹ روده بر درختی^{۱۰}

(۱) ع ۱ : اصطکاکات اصطکاک ؛ (مص) = بهم خوردن دو چیز با هم ؛ اصطکاک
افکار تبادل فکر و نظر . شور کردن ص ۸۲ فرهنگ آموزگار ؛ برهان قاطع
ندارد ؛ (۲) ع ۱ : لهذا ؛ (۳) اس : در خطا قدس . خطایر ؛ = ؛ (۴) ب م : جمع .
ع ۱ و اس : همه ؛ (۵) ب م : نعمات ؛ (۶) ب م : اشعبه . شعبه (۱) قسمتی از دایره
کار و شغل . شکاف ص ۷۳ ؛ فرهنگ آموزگار ؛ (۷) اس : آواز ؛ (۸) اس :
اصوات بروج فلکی مقام نامیده گوینده این راز الخ . ب م : مقامی نامیده اندو
گوینده راز الخ ؛ (۹) روده (۱) لوله های باریک و کلفت در شکم که مدفوعات
از آنجا خارج شود . روده بر شدن = (صح لك صفت عددی کنایه) از خنده
زیاد و باتکان سخت دل و روده خسته شدن روده دراز (صح لك) = پر حرف .
فضول ؛ روده درازی کردن (ك) = بسیار حرف زدن . آدم را خسته کردن .
ق ۳۹ ؛ فرهنگ آموزگار ؛ روده برون سوده ، معروف است که امعای
گوسفند و غیره باشد ، و باین معنی مرغی یا بره ای را نیز گویند که پروموی
اورا پاک کرده بروغن بریان کرده باشند و آن را روده کرده هم می گویند
و به عربی سمیط خوانند . ص ۵۳ برهان قاطع مطبوعاتی کبیر ؛ (۱۰) ب م : شاخ ؛

مذکر احباب

بمنزله تازی محکم شده^۱ بوده به تقلب ادوار و تغلب هبوب ریاح در
لیل و نهار از و نغمات مختلفه ظاهر می شده^۲ عاشقی در چنگ^۳ هجر به
مضرب غم از او تار سینه بغم^۴ مانند عود ساز کرده چون^۵ سیم اشک
به هر گوشه دویده^۶ ناگاه به مضمون^۷ الاصوات الطیبه هی مخاطبات
الحق^۸ الی العیدان آن صدای خوش و آن نوای دلکش به گوش
هوش^۹ از آن تار^{۱۰} رسیده^{۱۱} و خاطر حزینش^{۱۲} آرامیده و به شکل کمانچه
سازی ساخته در ضمن قوانین تالیف بد آن نغمات ملایم از روی انتباه^{۱۳}
لی می کشوده^{۱۴} و در ذیل موازین ایقاع بادل آگاه دست بردی می
نموده^{۱۵}.

مثنوی :

نفس تن^{۱۶} دان و جان یاد خداوند

که^{۱۷} جان هارا به تن ها داد^{۱۸} پیوند

(۱) اس : کشیده ؛ (۲) ب م : ناگاه ؛ (۳) ع ا : چنگ ؛ (۴) اس : نغم ؛ ع ا :
نغم ؛ (۵) اس : چون قانون سیم اشک را به هر گوشه دوانیده ؛ ب م و ع ا :
اشک به هر گوشه دویده ؛ (۶) ب م : دویده بمضمون ؛ ع ا و اس : ناگاه
بمضمون ؛ (۷) اس : للعیدان آن ندائے دلکش ؛ (۸) اس : هوش او ؛ (۹) اس
او تار می رسیده ؛ (۱۰) اس و ع ا : رسیده خاطر ؛ (۱۱) ب م : بان آرامیده
بشکل ؛ (۱۲) ب م : انتباه و در ؛ ع ا و اس : لی ؛ (۱۳) ع ا : می کشود ؛
(۱۴) ع ا : می نمود ؛ (۱۵) ع ا : تن و جان ؛ (۱۶) اس : تن هارا به جان ها ؛ (۱۷) ع ا :
دادا .

بغفلت گفتن تن تن در الحان

زقو الان بود تنائی بی جان

تن بی جان نهان در خاک بهتر

بساط زینسنگی زو^۱ پاک بهتر

تا بحدی رسیده که تعیین مقامات نموده اند و شعب را از مقامات
منشعب گردانیده و این آوازه در اطراف عالم بلند گردیده و صاحب
مقاصد الالحان بر آنست که از پرده نغمه مختلفه که از نصف و ثرعود
موجود می شود اخذ کرده اند و هر مقامی از هشت نغمه ترکیب می
یابد و هر مقامی را بساعتی از ساعات روز و شب نسبت می کنند و هر
مقامی از آله مرضی می نماید و علماء این فن بر آنند که نظر به مزاج هر
کس آهنگی اختیار باید کرد و رعایت ساعت مناسب نیز دخی تمام
دارد و آیات مناسب نیز درج باید نمود و اصول نیز باید که موافق مزاج
سامع^۲ باشد . مولانا^۳ کو کبی مذکور رساله^۴ موسیقی بنام عبید الله خان
تصنیف کرده^۵ است . و از تالیف^۶ و ایقاع^۷ در آن سخن کرده . و از

(۱) ع ۱ : زان ؛ (۲) ع ۱ : بوده باشد ؛ (۳) ع ۱ : مولانای مذکور ؛ اس :
زبده المصنفین ؛ (۴) اس : رساله موسیقی ؛ ب م و ع ۱ : رساله بنام ؛ (۵) ع ۱ :
نموده از ؛ (۶) تالیف ؛ دو چیز یا چند چیز را با هم پیوستگی و ربط دادن
ص ۶۲۹ فرهنگ آنند راج جلد اول ؛ (۷) ایقاع ؛ بالکسر و عین مهمله ؛ واقع
کردن الحان مرد و بنوعی که میان آنها فاصله بريك نهج باشد ؛ ص ۳۳۹ فرهنگ
آنند راج جلد اول .

مباحث ابعاد و اجناس در آن آورده . دوازده^۱ مقام را که از ضرب طبقه اولی در طریقه ثانیه حاصل شده مع شش آواز^۲ نظم کرده . و کلیاتی بسته . و همه مصنفان متفق القول^۳ اند در تحسین آن عمل . / و آن نظم اینست :

ز راه راست^۴ گر آهنگ می کنی به حجاز
 ز اصفهان گذری جانب عراق انداز
 به ناقه زنگله در گردن از رهاوی بند
 به بوسلیک حسینی صفت بر آر آواز
 مشو بزرگ و ز روی نیاز کو چک باش
 درین مقام به عشاق بی نوا پرواز
 گوشت و^۵ مایه و گرد آینه چو بر خوانی
 نواز پرده نرور و سلمک و شهباز
 بگوش جان شنو از کوکبی که کرد ادا
 به چار پیت ده و دو مقام و شش آواز

(۱) دوازده مقام؛ در اصطلاح موسیقی مقام پرده سرود را گویند و آن دوازده اند چنانکه اول راست - دوم صفاهان - سوم بوسلیک - چهارم عشاق - پنجم زیر بزرگ - ششم زیر کوچک - هفتم حجاز - هشتم عراق - نهم زنگله - دهم حسنی - یازدهم رهاوی (رهاوی؟) و دوازدهم نوا - و بعضی صفاهان شباب نوشته اند؛ ص ۷، ۱۰۶ فرهنگ آنند راج جلد دوم؛ (۲) آواز چند نغمه هم هست از موسیقی که آن را شش آواز گویند و آن سلمک و شهنار و مایه (بامه؟) و نوروز و کردانیا و گوشت - ص ۷۱ فرهنگ آنند راج جلد اول؛ (۳) ع ۱: آن قول؛ (۴) ع ۱: چو؛ (۵) ب م: ماره؛ ع ۱: گوشت و ماء و کردانه چو بر خوانی - نواز پرده نوروز سلمک شه باز .

گویند^۱ از هری به مشهد امام رضا رفته . و در بازگشتن بدست
قطاع الطريق شهید گشته و این مقطع او^۲ بغایت خوب و مرغوب
واقع شده .

بیت :

چون^۳ کوکبی حیران شادم بغم خویان
عشق^۴ است مرا پیشه هر کس هنری دارد

ذکر مولانا سنگی

از سنگ فرغانه است . سخنان محکم دارد . و این مطلع او غنیل^۵
و رنگین واقع شده .

مطلع :

سنگی مسکین ندارد قدر اندر جای خویش
لعل را قدری نباشد تا برون آید ز سنگ

ذکر مولانا امیدی^۶

از ری^۷ بوده از^۸ شاعران سرخوش گوی است . و در باب سخنوری
و نکته پروری شهره شهر و فریده^۹ دهر است^{۱۰} . در بحر قصیده در رهای

- (۱) ع : ا : در راه هری بدرجه شهادت رسید ؛ (۲) ع : ا : بسیار خوب واقع ؛
(۳) ب : م : چو ؛ (۴) ب : م : عشق مرا ؛ (۵) ع : ا : او رنگین ؛ (۶) ع : ا : عراقی ؛
(۷) ب : م : از ری بوده ؛ ع : ا : و اس ندارد ؛ (۸) ع : ا : از شاعران خوش گوشت
در سخنوری ؛ اس : از شاعران پر زور است و بغایت خوش گو است
و اشعار نیکو دارد و در باب سخنوری ؛ (۹) ع : ا : و اس : فریده دهر است ؛
ب : م : یگانه دهر ؛ (۱۰) ب : م : بوده در بحر قصیده ؛ ع : ا : در بحر قصیده ؛

عجیب^۱ و لالی غریب سفته و این قصیده را در تبیع حکیم^۲ انوری
نیکو^۳ گفته .

نظم^۴:

سفیده دم که ازین عنکبوت زبین تار^۵
گسست رابطه^۶ تار و پود لیل و نهار
و^۷ این قطعه را در تعریف باغ در قصیده درج کرده .

یلت:

چو مرغ عیسی اگر صورتی^۸ کنند از گل
وز امتحان فگندش یباغ از دیوار
زلطف آب و هوایش عجب نبا شد گر
یکی حیات بدو بخشد و دگر^۹ گفتار
گویند^{۱۰} در هری بدست یکی از اعدای کشته گشته .

ذکر^{۱۱} مولانا هجری

برادر قاضی بلخ است . مولانا مشرب بوده ، و با^{۱۲} برادر به مطائبه

== اس : در قصائد قوت عظیم ظاهر کرده و این قصیده الخ .

- (۱) ع ا : عجیب سفته این قصیده را ؛ (۲) ع ا و اس : حکیم ؛ ب م : استاد ؛
(۳) ب م : نیکو ؛ ع ا : نیکو ؛ اس : خوب ؛ (۴) ع ا : قصیده ؛ (۵) ه فتاد زاع
در اندو [ه] از آشیان افق - چنانکه مرغ به نور چراغ در شب تار ؛ (۶) ع ا :
رابطه ؛ (۷) ب م و ع ا : و این قطعه ... درج کرده ؛ اس : در تعریف باغ این
دو بیتش بسیار نیکو افتاده ؛ (۸) اس : پیکری ؛ (۹) اس : دگر ؛ ب م : یکی ؛
(۱۰) ع ا : در ری مقتول شده ؛ اس : شبی اعدا در ری او را مقتول گردانیده اند ؛
(۱۱) « ذکر مولانا هجری برادر قاضی بلخ » ع ا و ۲ ندارد ؛ (۱۲) اس : بقاضی .

پیش می آمده . و این ^۱ مطلعش مشهور است .

نظم :

قاضی ارمنع می نه فرمائی یار مائی برادر مائی

ذکر مولانا هجری مروی

جوانی فاضل بوده ، و به ^۲ رسم تجارت سیر ^۳ جهان می نموده . و این ^۴ مطلعش نیکو واقع شده است .

نظم :

غریب کوئی تو کس نیست این چنین که منم

غریب تر که بخاطر نمی رسد وطنم

در تبریز فوت ^۵ شده ^۶ در پشته ^۷ سرخاب مدفون است .

ذکر مولانا شوقی

اشعار شوق ^۸ آمیز گفتار ذوق انگیز دارد ؛ و این غزلش

(۱) و این بیت از سخنان بسیط آمیز اوست ؛ (۲) اس : در کسوت مهاجرت
سیر بلاد می نموده ؛ (۳) ع ا : سیری نموده ؛ (۴) اس : اشعار غریب و گفتار
دلفریب دارد و این مطلع ؛ ع ا : و این مطلع از ابیات تمکین اوست سه غریب الخ .
(۵) ع او اس : فوت شده ؛ ب م : وفات یافته ؛ (۶) ع او اس «در پشته ... مدفون
است» ندارد ؛ (۷) اس : شوق اند خودی ؛ (۸) ع او اس : شوق آمیز ... ذوق
انگیز ؛ ب م : شوق انگیز ... ذوق آمیز ؛ (۹) اس : و سخنانش بسیار خوب
و مرغوب واقع شده و این غزلش بغایت دلفریب اوست و عظیم شهرت دارد ؛ =

مذکر احباب

سراسر خوب است، و بغایت نیکو واقع شده.

غزل:

ز ناز گرچه سخن با من آن صنم نکند
بدین خوشم که سخن با رقیب هم نکند
ز سایه قدرت ای سرو گلرخ آسودیم
خدای از سر ما سایه تو کم نکند
نترسم از ستمش ناتوان شوم ترسم
که ناتوانی من بیند و ستم نکند
به سوختم علم قبر خود ز آتش آه
که چون سواره رسی تو سن تورم نه کند
چنین که فکر دهان تو برد شوقی را
عجب که جای 'بسر منزل عدم نه کند

ذکر خواجه کابلی

جوان خوش^۱ صورت نیکو سیرت بوده، و در بخارا تحصیل علم
می نموده؛ و به خوش طبعی^۲ مشهور است، و این مطلع بدو
منسوب است.

نظم:

مرا پرستی که از خوبان ترا خیل و سپه چند است

عجب شاهی که / از دیوانه می پرستی که مه چند است ق ۶۹ / الف

= ع ۱: و این غزلش بسیار خوب واقع شده.

(۱) ع ۱: تکیه؛ (۲) اس: نیکو سیرت خوش صورت؛ (۳) ب م: به خوش طبع.

مذکر احباب

به^۱ میرزا بخش علی به مطائبه پیش می آمده اتفاقاً مجلسی بوده
و طعام کشیده اند پشت گوشت لاغری در نظر ظاهر شده؛ خواه
زاده کابل در بدیهه گفته .

بیت:

در میان پشت لاغری دیدم گفتم این پشت جزم^۲ بخش علی است
و از^۳ جمله اشعار اوست: این غزل بغایت خوب واقع شده .

غزل:

خیال آن خم ابروی چون هلال خوش است
اگر چه دور خیالیست این خیال خوش است
بسه شام عید نظر می کنم بایرویش
که شام عید نظر جانب هلال خوش است
برنگ زرد کنم عرض حال خود با او
که پیش یار باین رنگ عرض حال خوش است

(۱) اس: مزاج بر مزاج او قالب بوده به میرزا علی به مطائبه معامه می کرده
مجلسی بوده و طعام می کشیده اند گفته؛ ع: می گویند که به میرزا ... آمده
در مجلسی پشت لاغری آورده اند گفته؛ (۲) جزم بالكسر بهره و نصیب ص ۸۱۸
فرهنگ آنند راج جلد اول نو لکشور لکهنؤ (۱۸۸۵)؛ (۳) اس: و این غزلش
نیکو واقع شده؛ (۴) ب م و ع ا و اس: ابرو چون ابروی مناسب است .

اگر

اگر چه نیست یقین دیدن جمال توام
ولی بکوی تو رفتن با احتمال خوش است
چه خوش بود که رسم با وصال او رومی
که مبتلا شده هجر را وصال خوش است
در^۱ آخر حال در گلخن ساخته بود، و به مردم کم می پرداخته؛
یکی از آشنایان گردی که بر روی او نشسته او را شناخته، در بدیهه گفته:
بر رخ نشسته گرد غریبی بسی مرا نبود عجب اگر نشناسد کسی مرا
در^۲ آوان جوانی ازین عالم فانی بملك جاودانی انتقال نموده، در^۳
بلاد هند مدفون است.

ذکر عبدالوهاب

شوخی طبع و بی باک بوده، و سخنان^۴ مستانه می پرستانه^۵ دارد.
این مطلع بدو منسوب است، و بر^۶ احوال او دلالتی دارد.
نظم:

ازان قلاش^۷ در می خانه می خواهم درون آیم
که خود را رهن می گردانم و همچو برون آیم

(۱) ب م و اس عبارت «در آخر حال... نشناسد کسی مرا» ندارد؛ از ع ۱
نوشته آید؛ (۲) ع ۱: در جوانی وفات نموده؛ اس: در جوانی قتل نموده؛
(۳) ب م: در بلاد هند مدفون است؛ ع ۱ و اس ندارد؛ (۴) اس: و سخنان
اورندانه واقع شده؛ (۵) ع ۱: می پرستان؛ (۶) ب م: و بر احوال...
دارد؛ ع ۱ و اس ندارد؛ (۷) ع ۱: قلاش؛ ب م: قیدش.

/ ذکر شاه صفی الدین نوربخش^۱

از^۲ اهل صفا بوده، و بشعر توجه^۳ تمام می نموده؛ صاحب^۴ دیوان
است، و اشعار بسیار خوب دارد، و این مطلع را بعد از قتل برادر^۵
خویش قوام الدین گفته.

شعر:

سیاه شد ته دل همچو لاله در بر من

ز داغ فرقت یار من و برادر من

بعد از کشته شدن آن برادر موافق، یک برادر مخالف او مانده، و با او
خوش نبوده، بآن^۶ تقریب این رباعی را گفته.

مرثیه:

بامن دو برادری که بودند قرین

آن رفت به مهر و این دگر رفت به کین

روزی صد بار ای صفی می کشیدم

نابودن^۷ آن برادر و بودن^۸ آن

(۱) اس: نوربخشی؛ (۲) اس: از سادات ری است؛ (۳) اس: التفاتی داشته؛

ع: التفاتی می نموده؛ این مطلع از سخنان صفی اوست به

دور از حریم کوی تو شرمندۀ مانده ایم شرمندۀ ایم بی تو چو ارندۀ مانده ایم

ذکر قدسی الخ؛ (۴) ع: عبارت از «صاحب دیوان... بودن آن» ندارد؛

ب م و اس دارد؛ (۵) اس: برادرش گفته؛ (۶) اس: به همین تقریب

نیز گفته؛ (۷-۶) اس: نادیدن... دیدن.

ذکر قدسی ترمذی^۱

مجنوب بوده ، و در لباس تجرد^۲ تعیش می نموده ، و این قطعه بدو
منسوب است .

قطعه :

ز^۳ حق وصال ترا روز و شب همی خواهم^۴
بحق گوشه نشینان مصر و شام و عراق
به خشت فرش حریم در تو مشتاقم^۵
چنانکه قالب بی جان بجان بود مشتاق

ذکر مولانا واقعی

چندان شهرتی ندارد ، و این مطلع ترکی بدو منسوب است .
^۶ اول پروانه بانکلیغ کویکا نیم می پلیدی هرگز
نظر شمع پله کو نکلومی روش قیلیدی هرگز

ذکر مولانا باقی

از شاعران ترکی گوشت ، و این^۷ مطلع او شهرتی دارد .
^۸ عشق اهل ارا پسندیک بیر غمزده کم در
مجنون منیک الیمده پسر احمد بیغم دور

(۱) ع : تبریزی ؛ (۲) اس : تحرید زندگانی ؛ (۳) ع : به خشت فرش الخ ؛
ز حق وصال ترا الخ ؛ (۴) ع : خواهم ؛ (۵) ع : مشتاقیم ؛ (۶) ع : اول آن پروانه
بانکلیغ کویکا نیمی بیلمادی هرگز - نظر شمع پلا کو نکلومی روش قیلیدی
هرگز ؛ (۷) ع : او اس : مطلعش ؛ (۸) ع : عشق آرمیدیک غم سیفته سی
کم دور - مجنون منیک آلدی ابر احمد بیغم دور ؛ اس : عشق اهل ارامین ایک غم
شیفته سی کم دور - مجنون منیک الیدایر احمد بیغم دور .

ذکر مولانا طالبی

از درویشان گرم رو است، پیوسته^۱ بقدم طلب گرد سالکان
می گشته، و راز را در پرده^۲ نهان می داشته، و این مطلع^۳ رنگین
مناسب حال خود گفته .

بیت :

پرده تا از رخ آن پرده نشین وا کردم
آنچه در پرده نهان بود تماشا کردم

ذکر قاضی رضائی

مولویت^۴ تمام داشته، و مدتی در دارالعلم خوارزم قاضی بوده،
و این مطلع بی قیدانه بدو منسوب است .

نظم :

روز و نوروز زمی بس که شدم پیخود / و هست

ق ۷۰ / الف

شب و روز است برابر بمن باده پرست

- (۱) اس: در عداد طالبان معدود می گردد و از درویشان گرم رو می شمارند.
پیوسته را از دل را در پرده ادا می کنند و این مطلع از اشعار دلفریب اوست؛
عداد بالکسر همتا و حریف - ص ۷۲ فرهنگ آنند راج جلد ۲ نولکشور ۱۸۸۰؛
(۲) ع ا: پیوسته بقدم .. گرد طالبان گشته؛ (۳) ازوست مطلع؛ (۴) ب م
و ع ا: مولویت ... منسوب است؛ اس: مولویتی داشته و تحصیل در هراة
نموده و این مطلع اوست؛ (ه) ع ا: روز نوروز .

ذکر ملا شوخی

بکفش دوزی مشهور است . در شوخ طبعی بی همتا بوده ،
و قدم در میدان بلاغت نهاده ، به چوگان فصاحت گوی سخن^۱ را از
اقران می ربوده ، لیکن پدرش کفش فروش بوده ، و در بازار ملک
مکانی داشته ، که مقام خوش طبعان بوده ، و این سه بیت از اشعار
سنجیده شوخی مذکور است .

بیت :

در واقعه دیدیم که شد یار پریشان
هستم^۲ ازین واقعه بسیار پریشان
شب خورده می و روز باغیار چو نرگس
از خانه برون آمده دستار پریشان
شوخی در می چند بدست آر که هستند
خوبان جهان از پی^۳ دینار پریشان

باب دوم

و آن نیز مشتمل است بر چهار فصل :

(۱) اس : «همتا» نداشته ؛ ع : بی هم یا ؛ (۲) اس : سخن را می ربوده و این غزل
از سخنان ملبح اوست و نیکو واقع شده ؛ ع : ربوده این دو بیت از اشعار
سنجیده اوست ؛ (۳) اس : گشتم .

فصل اول^۱ در ذکر جماعتی که فقیر ایشان را ملازمت^۲
کرده، و به سن شیخوخت^۳ رسیده و در بخارا مدفونند
ذکر جمیل قدوة الاکابر^۴ جلال الدین^۵ هاشمی صدیقی

از اکابر عظام و مشایخ کرام است^۶، و از زمان خواجه حافظ الدین
کبیر که^۷ جد عالی^۸ ایشان است^۹ منصب نامی شیخ الاسلامی^{۱۰} در
آن خاندان عالیشان ایشان می بوده و می باشد، طبع شریفش در
سخن وری و نکته پروری درجه علیا داشته^{۱۱}، ایاتش^{۱۲} بغایت دلپسند
و معانیش بسیار بلند واقع شده، اشعار لطیفش^{۱۳} از صدر تا عجز
بفصاحت مائل^{۱۴} است و حشو مصارع^{۱۵} نظیفش سراسر به بلاغت^{۱۶} شامل^{۱۷}.

(۱) اس: فصل اول از باب دوم؛ (۲) اس: دیده؛ (۳) ع: شیوخه رسیده
ذکر جمیل قدوة؛ (۴) اس: قدوة الاکابر والاشراف؛ (۵) ع: خواجه هاشمی؛
(۶) ب م: کبیر منصب نامی؛ (۷) ع: جد عالی ایشان است؛ اس: جد بزرگوار
ایشانند؛ (۸) اس: فاخرة بخارا حمیت عن البلايا در خاندان شریف ایشان بوده؛
گویند که این نتیجه دعای یکی از بزرگانست؛ ع: در خاندان عالیشان
ایشان می باشد؛ (۹) ع: دارد؛ (۱۰) ع: دلبنده و معانیش بسیار بلند واقع شده،
اس: دلبنده و معانیش بغایت بلند است؛ ب م: بغایت دلپسند و معانی الفاظش
بسیار بلند واقع شده؛ (۱۱) ع: او ب م: لطیفش؛ اس: بدیعش؛ (۱۲) اس
و ع: مائل؛ ب م: مائل است؛ (۱۳) ع: مصارع لطیفش؛ ب م: مصارع
نظیفش؛ اس: مصارعش؛ (۱۴) ب م و اس: ببلاغت؛ ع: بلاغت؛ (۱۵) اس:
شامل است به تخصیص در گفتن مطالع گوی فصاحت.

گوی فصاحت از میدان بلاغت ربوده^۱ و در مسوده^۲ اشعار بد بیضا
نموده .

بیت :

به هریت شاهی نظر کن به بین ق ۷۰/ب

کش آغاز خوب و نهایت خوش است

و به حضرت مخدومی خجسته فرجامی^۳ مولانا عبدالرحمن جامی
قدس سره السامی ابواب مراسلات^۴ و مفاوضات مفتوح می داشته^۵ و از
اشعار درربار^۶ و گوهر نثار خود^۷ در صحف^۸ مراسله می نگاشته^۹
و ایشان به نظر تحسین منظور گردانیده^{۱۰} التفات می نموده اند و این^{۱۱}
مطلع از جمله مطالع اوست که چون آفتاب عالم تاب از افق هرات
طالع گشته^{۱۲} در نظر پیر و جوان نور افشانی کرده^{۱۳} است .

بیت :

چنان فرسوده^{۱۴} ام از غم که گر دامن بر افشام

تن خاکی رود چون گرد از چاک گریسام

(۱) اس : در مسوده اجزاء بد بیضای نموده ؛ (۲) ع : خجسته نامی ؛ (۳) اس :
مفاوضات و مراسلات ؛ (۴) اس : درربار در مراسله ؛ (۵) پ م : خود ؛ (۶) ع :
صحف ؛ ب م : صحف مراسله ؛ (۷) ب م و اس : و این مطلع از جمله مطالعی
است که چون آفتاب .. کرده ؛ اس : این سه مطلع از جمله مطالع اوست ۲ چنان
فرسوده الخ ؛ (۸) ب م : کرده است و هو هذا بیت : چنان فرسوده ؛ (۹) اس :
افسوده .

۱ مرا تو دیده و از دیده هم عزیز تری
چه دیده که بر احوال ما نمی نگری
بناز سرمه مکش چشم بی ترجم را
نشسته گیر بخساک سیاه مردم را
سن شریفش به نود رسیده بود که در یازدهم شهر رجب المرجب^۲
سنه نهصد و سی و چهار^۳ شاهباز روح پر فتوحش بلند پرواز گشته .
مرقد منورش در پشته^۴ خواجه بغرایگ است و این مطلع^۵ شریفش
را بر^۶ لوح قبر مبارکش نوشته اند و مطلع مذکور اینست .

مطلع :

قبرم^۷ مکن طواف که بی هوشی آورد
لوح مرا بخوان که فراموشی آورد

ذکر جمیل^۸ مولانا محمد امین زاهد

در تزهده^۹ نادره زمان بود ، و اوقات بابرکات را صرف^{۱۰} بمطالعه

(۱) ع : ا : این دو بیت نیز بدو منسوب است . مرا تو دیده ... ؛ بناز ... الخ .
(۲) ع : ا : المرجب شاهباز ؛ (۳) ب : م : چهار شنبه شاهباز ؛ (۴) ب : م : در
پشته ؛ اس : منورش پشته ... در جوار والد بزرگوارش واقع است و این
الخ ؛ (۵) ع : ا : این مطلع ؛ (۶) ع : ا : بر قبر لوح مبارکش ؛ اس : بر لوح مزار
مبارکش ؛ ب : م : بر قبر مبارکش ؛ (۷) ع : ا : قبر مرا ؛ (۸) ب : م : امین موحّد
مولانا ؛ (۹) اس : در تجرد و تزهده نادر ؛ (۱۰) اس : صرف مطالعه علوم دینی
می فرموده .

علوم دینی صرف نموده، و بهر^۱ مطالعه تفسیر و حدیث و فقه بشغل^۲
ذکر دیگر نمی^۳ پرداخت؛ و از ابتداء^۴ حال تا زمان ارتحال / تاهل ق ۷۱ / ألف
اختیار ننموده بود و بسلاطین کم اختلاط می کرد^۵ و حضرت
عبیدالله خان به مولانا اعتقاد^۶ تام داشت. و وقتی^۷ عمال به جهت خرج
لشکر کرده بودند؛ و کسی^۸ منع آن نمی توانست نمود. خدمت^۹ مولانا
بخان عرض کردند^{۱۰} که درین توجیه چهار امر نامناسب واقع می شود:
اول^{۱۱} از کسی که نمی باید گرفت می گیرند، دوم از کسی می باید گرفت
نمی گیرند؛ سوم بکسی که باید داد نمی دهند؛ چهارم به کسی که نمی
باید داد می دهند؛ و به^{۱۲} همین سخن آن توجیه را گذاشتند، و رعایا خلاص
گشتند، ازین گونه احسان در حق فقرا^{۱۳} بسیار داشتند، و اصلاً^{۱۴} برسم

- (۱) ع: ا: بجز؛ (۲) ب م و اس: بشغل ذکر دیگر؛ ع: ا: به شغل دیگر؛ (۳) ب م
و ع: ا: نمی پرداخت؛ اس: عمل نمی فرمود؛ (۴) ع: ا: از ابتدای حال اختیار
تاهل ننموده؛ (۵) اس: معتقد عبیدالله خان بود؛ (۶) ع: ا: تمام داشته؛ (۷) ع: ا: و بجهت
لشکر توجیهی کرده بوده اند؛ اس: و عمال بجهت تجهیز لشکر توجیهی کرده
بودند؛ (۸) اس: و کسی را بحال منع نبود؛ (۹) اس: مولانا به خان عرض کرده؛
(۱۰) ب م: عرض کرده؛ ع: ا: عرض کردند؛ (۱۱) اس: از کسی که می باید
گرفت... و از کسی که نمی باید گرفت... و به کسی که نمی باید داد... و بکسی که
باید داد...؛ (۱۲) ب م: توجیه گذاشته اند و رعایا الخ؛ ع: ا: توجیه را
گذاشتند ازین گونه الخ؛ اس: به همین توجیه را بر طرف کردند ازین نوع؛
(۱۳) اس: فقیران بسیار داشت؛ ب م و ع: ا: فقرا بسیار داشتند؛ (۱۴) ب م:
اصلاً برسم و عادات؛ ع: ا: و عادت؛ اس: و برسم و عادات مطلقاً نمی =

و عادات نمی پرداختند ، و گاه و گاه به جهت انشراح قلب بشعر توجهی می نمودند^۱ ، و این مطلع از^۲ مقالات شریفه مولانا است .

بیت :

هزار باز کند جان خود تار یکی نکرده شکر غم یار از هزار یکی
به^۳ سن هشتاد سالگی رسیده بود که^۴ مبطون ارتحال نمود و در^۵ خطیره
خواجه بزرگ قدس سره در جوار مولانا^۶ علی ایوردی مدفون است .
ذکر جمیل مولانای^۷ اعظم امجد^۸ شمس الدین محمد قهستانی

فضائلش^۹ در جمع فضلاء کالشمس فی وسط النهار^{۱۰} ظاهر بودند .

= پرداخته بادی مرتبه معاش می ساخت باوجود کثرت مشاغل درس به شعر توجهی می فرموده .

(۱) ع : ا : می فرمودند ؛ (۲) ب م : مقالات شریفه مولانا ؛ ع : ا : از کلام شریف ایشان ؛ اس : این مطلع او بسیار خوب واقع شده ؛ (۳) ع : ا : به هشتاد رسیده ؛ (۴) ب م : مبطون بفتح اول و ضم ثالث . دردمند شکم - ص ۵۵ ؛ فرهنگ آند راج جلد سوم نولکشور ۱۸۸۵ ، مسطور ارتحال در خطیره ؛ (۵) اس : در جوار مزار خواجه بزرگوار خواجه بهاء الدین نقشبند مدفونست ؛ (۶) ع : ا : ملا علی ؛ (۷) ع : ا : شمس الدین فضائلش ؛ اس : ذکر مولانا شمس الدین قهستانی ، اکثر علوم را ورزیده بود ، در فقه شهرت تمام داشت فضائلش در میان فضلاء ، (۹) اس : تابان بود گویا در وصف او واقع شده .

نظم:

قاری اسمائیا محصل از پی القاب تو روز ازل
کرد چو از مصحف^۱ دانش سوال سورة و الشمس بر آمد بفال
اکثر^۲ علوم را ورزیده بوده و در فقه از مشاهیر می نموده طلاب از^۳
ماده افادش فائده مند بودند. تصانیفش بسیار و محفوظاتش بیشمار^۴ است،
و روایات غریبه بسیار می دانست، و پیوسته با علمای زمان^۵ مباحثه
و مجادله می نمود، و باوجود^۶ آنکه طبع بانظامش ناظم مناظم علوم^۷ دینی
بود، گاهی به شعر^۸ هم التفاتی می نمود؛ و مقدمه صلوٰه را اختصاری
کرده، و مرغوب^۹ ارباب قلوب است، و این آیات از آن جمله است.

یست:

بعد حمد و ثنای بی پایان مختصر از مقدمه بر خوان
فرض های طهارت و سنت بر تو خوانم روان و بی منت
بعد ازان دان نماز و روزه تمام سنت و فرض و باقی اقسام

(۱) اس: دفتر؛ (۲) ب م: علوم ورزیده؛ ع ا و اس: را؛ (۳) اس: پیوسته
طریق افاده می پیموده؛ (۴) ب م: است؛ ع ا: بیشمار و پیوسته با علماء...؛ اس:
بیشمار روایات عجیبه و غریبه بسیار می داشت؛ (۵) اس: مجادله و مباحثه؛
(۶) ب م: و آنکه، اس: باوجود آنکه؛ (۷) ب م: مناظم دین؛ اس: مناظم
علوم دینی؛ (۸) اس: به نظم التفات؛ ع ا: به شعر التفاتی؛ ب م: به شعر
هم التفاتی؛ (۹) ع ا و اس: می نموده؛ ب م: می فرمود؛ (۱۰) ب م: و مرغوب
ارباب قلوب است؛ اس: و مستحسن علماء است.

مرقد^۱ منورش در جوار^۲ مزار فائض الانوار حضرت خواجه
بزرگوار است .

ذکر جمیل^۳ زبدة المتبحرین و قدوة المتکلمین

مولانا غیاث الدین بحر آبادی

از علماء اعلام بوده ، بیشتر اوقات شریفش^۴ را صرف علوم حقیقه
می نمود ، و بین الانام شهرت تمام داشت^۵ : سفینه خاطر عطرش از^۶
لالی معانی نفیسه در لجه تبحر بحری بود پر در^۷ .

بیت :

بحری که دو هزار درخت نهان

دری که از و هزار بحر آباد است

و در حکمیات محکم و در فلسفیات مسلم است . طبع سلیمش طلاب
را به حکمت هدایت می نموده و ذهن^۸ مستقیمش در مطالعة حکمت^۹ عین
عین حکمت می^{۱۰} کشود ؛ و در این^{۱۱} باب تصنیفات خوب و تالیفات^{۱۲}

(۱) ب م « مرقد منورش . . است » ندارد (۲) از اس نوشته آید ، ع ا : در جوار
فیض آثار . . . مدفونست ؛ (۳) ع ا : قدوة المتکلمین ؛ اس : قدوة المتبحرین ؛
(۴) ب م : شریف ؛ اس : اوقاتش ؛ ع ا : شریفش ؛ (۵) ع ا : داشته ؛ (۶) ع ا :
لالی معانی . . . بحر بود پر در ؛ اس : معانی لالی در لجه تبحر بحری بود
پر در ؛ ب م : پر از در ؛ (۷) ع ا : ذهن ؛ (۸) ع ا : حکمت العین ؛ (۹) ع ا :
می بود ؛ (۱۰) اس : در حکمت تصنیفات نیکو و تالیفات دجلو ؛ (۱۱) ع ا :
تالیفات .

مذکر احباب

مرغوب دارد، و اثبات هیولی^۱ در صورت خوب به نظم مودی کرده،
بسیار مستحسن واقع شده.

آن هیولی که شد خفی ذاتش

هشت آمد طریق اثباتش

فصل بالفعل و اتصال چنان سیوم^۲ امکان نفس امری دان

پنجمین فصل و انفعالی بود ششمین وهم و انفصال^۳ بود

هفتم امکان ذاتی فصل است هشتم امکان ذاتی وصل است

چار ازین مثبت است ثابت نه دوازدهم ثابت است مثبت نه^۴

نیست ثابت نه مثبتش هفتم هست مانند هفتمین^۵ هشتم

چون درین چاره^۶ نیز هست مقال مثبتش گفته ام بظاهر حال

در جوار حضرت خواجه بزرگوار مدفون است.

ذکر جمیل میرک سید غیاث

نام نامی^۷ و اسم سامیش سلطان محمود است^۸، و از جمله^۹ سادات

(۱) اس: را در صورت نیکو به نظم مودی کرده؛ ع: ا: خوب مودی کرده؛

ب: م: خوب نظم کرده؛ مودی کمعظم رسانیده شده؛ مودی کجحسن یاری

دهنده؛ ص: ۶ مر: فرهنگ آند راج جلد سوم نواسکشور لکهنؤ ۱۸۸۵؛

(۲) ع: ا: سیم؛ (۳) ع: ا: وهم اتصال؛ (۴) ع: ا: است؛ (۵) ع: ا: هفتمش؛

(۶) ع: ا: چار؛ (۷) ع: ا: نامیش؛ (۸) اس: و سید غیاث نام والد شریف

اوست؛ ب: م: واس: این عبارت ندارد؛ (۹) ع: ا: واس: از سادات

مشهور است.

مشهور . در هری اعتبار تمام داشته . سامان عجیب و غریب داشته^۱
و هیچ کس بی وقوف او خشتی بر زمین نمی گذاشته و در وادی عمارت
و زراعت بی مثل و نظیر بوده و املاك و اشیاء بسیار در ولایت
خراسان داشت از موروئی و غیره و به جهت مزاحمت قزل باش به بخارا
آمد و حضرت عید الله خان^۲ در حق سید مذکور احسان بسیار
و رعایت بیشمار نمود و در^۳ بخارا برای خان باغی بغایت نیکو رسانیده
و از جمع ریاحین و ازهار و اثمار در آن باغ مزروع و مغروس^۴
گردانید . الحق چنان بوستانی بود که قطعه بود از بهشت برین .

(۱) ع ا و اس : اعتبار تمام داشته ؛ ب م : اعتبار و سامان عجیب الخ ؛ (۲) ع ا :
هیچ کس بی وقوف میرك نمی گذاشته در ولایت املاك بسیار دارد ؛ اس : در
هیچ عمارتی کسی بی وقوف^۵ میرك خشتی بر زمین نمی گذاشته و آثارش از حدایق
و قنوات و مزارع بسیار است و در ضبط و ربط امور قطعه دخل تمام می کرده ؛
(۳) ع ا و اس : بجهت مزاحمت ؛ ب م : به جهت ظلم طائفه قزل باش بجلاء وطن گشته
به بخارا تشریف آورد و حضرت ؛ (۴) ب م : در حق الخ ؛ ع ا : خان رعایت های
نیکو نمود ؛ اس : خان رعایت بسیار می نمود ؛ (۵) ب م : در بخارا برای الخ ؛ ع ا :
به جهت خان بعاص باغ نیکو رسانید و از ریاحین و اثمار در و کشته بوده روضه
الخ ؛ اس : بجهت خان بس نیکو باغی رسانیده و از همه اشجار در و نشانده چنان باغی
بود که یاد از روضه چنان می داد ؛ (۶) مغروس بفتح اول و ضم ثالث و سین
مهمله . درخت نشانده شده بر زمین ص ۴۷۰ فرهنگ آندراج جلد سوم
نواکشور لکهنؤ ۱۳۱۳ هـ .

مذکر احباب

شعر:

روضه ماء نهرها سلسال^۱ دوحه^۲ شمع^۳ طیرها موزون
آن پر از لاله های رنگارنگ وین پر از میوهای گوناگون
باد در سایه درختانش گسترانیده فرش بو قلمون
در بذل و سخا در زمان خود عدیل^۴ نداشت . و بفقراء و مساکین
طریق احسان را فرو نمی گذاشت^۵ . اکثر اوقات صرف او را خود
می کرد . طبع نیکو داشت اما بشعر کم می پرداخت^۶ . وقتی از اوقات
تب لرزه داشته^۷ ، این رباعی را حسب حال خود گفته^۸ است .

رباعی:

پیوسته فقیر از^۹ تب و سر ما لرزم
که^{۱۰} یکه یکه بغوغا لرزم

(۱) سلسال واحد سلسل بحضرت آب شیرین و روشن و سرد و خوش که بگاوروان
فرو شود - ص ۴۱ فرهنگ آنند راج جلد دوم نولکشور؛ (۲) دوحه بالفتح
و فتح های خطی . درخت بزرگ و تنه درخت جمع دوح - ص ۱۱۰ فرهنگ
آنند راج جلد دوم نولکشور؛ (۳) شمع بضم تین ریشه های درخت؛ شمع بفتح تین
و سکون عین مهمله سبک برداشتن ستور دست و پارا در رفتن؛ شمع بالفتح
و سکون جیم و غین معجمه در آخر سبک برداشتن ستور دست و پارا در رفتن
ص ۳۲۰۳ فرهنگ آنند راج جلد دوم نولکشور؛ (۴) ب م و اس: عدیل؛
اس: همتا؛ (۵) اس: پیوسته باوراد و اوقات خود مشغول بود طبع؛ اس:
اوراد و اوقات او مضبوط بود و بشعر؛ (۶) اس: و این رباعی را به تقریب
تب لرزه حسب حال خود بوده؛ (۷) ع ا: بوده؛ (۸) ع ا: گفته رباعی؛
(۹) ب م: تب سر ما؛ ع ا: تب و سر ما؛ (۱۰) ع ا: که بیکه که بیکه .

این طرفه که روزی که نباشد نوبت

از دغدغه نوبت فردا لرزم

در خیابان بخارا مدفونست .

ذکر جمیل نتیجه المشایخ شیخ منور مهنة

از اولاد نیکو سیر حضرت سلطان ابوسعید ابوالخیر است .

بصورت^۱ نورانی بود، و طبعش^۲ سلیم و ذهنش مستقیم می^۳ نمود .

و مدتی^۴ در منصب نامی شیخ^۵ الاسلامی مهنة مبارکه منصوب^۶ بود .

و گاهی بشعر التفاتی می^۷ فرمود، و این^۸ قطعه نامدار از جواهر آبدار

اوست .

قطعه :

منم بنده در گه بوسعیدی چه یار ای آنم که خوانند فرزند

سگ کوی روم به بین جانب من که یستند سگ را بروی خداوند

(۱) ب م : در خیابان الخ ؛ ع ا : در جوانی - وداع جهان فانی نموده و در سر پل

میرتو یوم مدفونست ؛ اس : در خیابان در جوار مزار خواجة اصفهانی مدفونست ؛

(۲) اس : به صورتی می نمود ؛ (۳) اس : طبعش و ذهنش ؛ (۴) ع ا : بوده ؛ اس :

بود ؛ (۵) ب م : مدتی ؛ ع و اس ندارد ؛ (۶) ب م : الاسلامی مبارکه ؛

ع ا : اسلامی مهنة مبارک ؛ اس : در مهنة مبارکه ؛ (۷) ب م و ع ا : منصوب ؛

اس : روزگار گذرانیده ؛ (۸) اس : می نموده ؛ (۹) ع ا : این قطعه گویا از

جواهر ؛ اس : این قطعه بدو منسوب است .

مذکر احباب

و بعضی^۱ بر آنند که این قطعه از^۲ خواجه ابو نصر است^۳ .
و الله تعالى اعلم . در سن نود و سه سال از عالم رحلت نمود در سالار حج
مدفونست .

(۱) ع عبارت « و بعض بر آنند الخ » ندارد ؛ ب م : بعضی بر آنند ؛ اس :
بعضی گویند ؛ (۲) ب م : از خواجه ؛ اس : آن خواجه ابو النصر مهته است
از فضلاء معتبر خراسان است اشعار خوب بسیار دارد و درین غزل
مشهور امیرشاهی تتبع مرغوب نموده :

ای مردم از جفای تو دل را غم دگر
عالم ز تو خراب و تو در عالم دگر
زین شان که دمیدم ز تو دارم غم دگر
مردن همین دم (دام؟) است مرا یا دم دگر
از دور رفتنت همه روزست ماتم
وز دیر مردنم همه شب ماتم دگر
ترسم که گر حکایت غم های خود کنم
نمکین شوی ازین غم و این هم غم دگر
به علت نه خاتمیت که خوبان ملک حسن
آرنند در برابر او خاتم دگر
ای ناصری مقید این خاکدان مباش
زین عالم از ملول شدی عالم دگر

(۳) ب م : و الله تعالى اعلم ؛ ع ا و اس ندارد ؛ (۴) ع ا : سه از عالم .

ذکر جمیل قدوة الا کابر میر شیخ^۱ پورانی

ولد^۱ شیخ نور الدین است . اکثر علوم را مطالعه کرده بود .
و در بعضی تصنیف^۲ نموده . و در^۳ سائر فضایل و قوف داشت .
به تخصیص خطوط^۴ را به نوعی^۵ می نوشت که جز قلم کسی بر حرف او
انگشت^۶ نمی نهاد و در تذهیب و سائر انواع نقاشی بی^۷ بدل بود .
کَلک درربار^۸ و گوهر^۹ شار^{۱۰} او خط نسخ بر نام یاقوت کشیده بود
ق ۷۳ / الف و ریحان خطش^{۱۱} غبار از چشم / بینده^{۱۲} می زدود^{۱۳} . در مسجد
چار سوی درون شهر بخارا بافاده علوم باشتغال می فرمود . طبع^{۱۴} لطیفش
به شعر توجه تمام داشت . و این^{۱۵} مطلع رنگین از اشعار شیرین و گفتار
نمکین اوست .

نظم:

مجنون شنید آیت و اللیل و حال کرد

گویا حدیث گیسوی لیلی خیال کرد

- (۱) ع ا: پوران؛ اس: البورانی؛ (۲) ب م و ع ا: ولد؛ اس: ولد شریف؛
(۳) اس: تصانیف؛ (۴) ب م: در فضایل ریزه و قوف؛ ع ا: در فضایل و قوف؛
اس: در سائر فضایل الخ؛ (۵) اس: چنین؛ (۶) اس: نمی توانست نهاد؛ (۷) اس:
ظاهر می شد؛ (۸) اس: بارش خط؛ (۹) ع ا: تشارش؛ (۱۰) اس: خطش
در فراکت؛ (۱۱) اس: چشم اولو الأبصار؛ (۱۲) ب م: در مسجد الخ؛ اس
ندارد؛ (۱۳) ب م: طبع لطیفش الخ؛ اس: زدود به گفتن شعر مشغولی
می کرد؛ (۱۴) ع ا و اس: این مطلع از .

و این رباعی نیز بدو منسوب است :
 چندان که سرشک از نظرم خواهد رفت
 خوب جگر از چشم ترم خواهد رفت
 سر از قدم سکت نخواهم برداشت
 در راه وفا اگر سرم خواهد رفت
 از هفتاد متجاوز بود که فوت نمود^۱ و در جوار خواجه^۲ مولانای اصفهانی
 مدفون است .

ذکر جمیل قدوة العلماء شیخ موید مهنه^۳

از اولاد^۴ سلطان ابو سعید ابو الخیر است و نسبت^۵ به سادات مشهدی
 نیز دارد . مدتی^۶ تحصیل علوم نمود و در^۷ مدرسه میرزا بدرس مشغول
 بود ؛ اما^۸ به واسطه^۹ مسامحه^{۱۰} اهل منصب در امور نامناسب شروع
 نموده سعی موفور بظهور رسانیده^{۱۱} ، و از حد وسط گذرانیده ، و مقدمات

(۱) ع ا ؛ فوت کرد در ؛ (۲) ع ا ؛ خوجه صفاهانی ؛ (۳) ب م و ا س ؛ مهنه .
 (۴) ع ا و ا س ؛ اولاد ؛ ب م ؛ اولاد امجاد ؛ (۵) ب م ؛ ابو سعید ؛ ع ا و ا س ؛
 سلطان ابو سعید ؛ (۶) ع ا ؛ نسبت سیادت دارد ؛ ا س ؛ نسبت سیادتش از سادات
 مشهد است ؛ (۷) ا س ؛ و تحصیل علوم نموده بود ؛ (۸) ا س ؛ در مدرسه عالی
 سلطان شهید انار الله برهانه ؛ ب م و ع ا ؛ در مدرسه میرزا ؛ (۹) ع ا و ا س ؛
 بود به واسطه ؛ ب م ؛ اما ؛ (۱۰) ب م و ا س ؛ مسامحه بالضم و فتح میم و حاء -
 آسانی کردن با کسی ؛ ص ۲۹۶ فرهنگ آندراج جلد سوم نولکشور ۱۳۱۳ ؛
 ع ا ؛ مسامحه بالضم و فتح فا و حاء مهمله . زنا کردن ص ۲۹۵ فرهنگ آند
 راج جلد سوم نولکشور ۱۳۱۳ ؛ (۱۱) ا س ؛ موضوعاتش محمول بغرض =

غریبه ترتیب نمود . به صغری و کبری مقید گشت ؛ اما نتیجه حاصل نشد .

بیت :

^۱ شروع در غرضی کان به مقصدش نرسد

هزار بد به از کردنت ناکردنت

^۲ و این دو بیت از جمله گفتار اوست .

نظم :

دل از صومعه بگرفت ؛ ره دیر بجا است

تابه يك جرعه کم خرقه و سجاده گرو

به سفال سگ آن کوی سعیدی خوش باش

مطلب جام جسم و سلطنت کیخسرو

در جوار^۳ مزار بزرگوار خواجه ابو حفص کبیر رحمه الله مدفون است .

ذکر جمیل خواجه عبد الله مهنه

ق ۷۳ / ب اولاد^۴ ارشد خواجه ابو الفضل است که شمه از مناقش امیر^۵

== شده مقدماتش نیز از کبری بی نتیجه ماند ؛ ب م : و از خط وسط گذرانیده و مقدمات غریبه الخ ؛ ع ا : رسانیده و مقدمات غریب ترتیب نموده اما نتیجه الخ ؛ (۱) ب م : حامل نگردد ؛ (۲) ع ا و اس : این شعر « شروع در غرضی الخ » ندارد ؛ از ب م : نوشته آید ؛ (۳) ع ا : حاصل نشد و این دو بیت الخ ؛ اس : بی نتیجه ماند طبع سنجیده و اشعار پسندیده داشت و این دو بیت از کلام بلاغت نظام اوست ؛ (۴) اس : بگرفت دیر ؛ (۵) ع ا : متبرکه ؛ (۶) اس : از اولاد سلطان ابوسعید ابوالخیر است و نسبت تمام علوم داشت و ولد خواجه الخ ؛ (۷) اس : در مجالس النقائس امیر کبیر کرده .

نظام الدین علی شیر در تذکره بیان فرموده . فضائل بسیار داشت ؛ اما^۱
بواسطه ضعف بصر فضائلش از نظر اولی الابصار پوشیده ماند ؛ و این
دو بیت^۲ بدو منسوب است :

هیچ شب نیست که در هجر توام ماتم نیست
بی تو روز من ماتم زده^۳ را شب کم نیست
محرمی نیست که گوید سخن من با او
آنکه گوید سخن من بر او محرم نیست
در کبر سن فوت شده .

ذکر جمیل افتخار الاطبا مولانا محمد

ذات حمیده صفاتش مجمع فضائل بوده ؛ و در اکثر علوم ماهر
ظاهر می شد . بیشتر اوقات شریفش^۴ صرف مطالعه طب^۵ می نمود^۶ .
بر اغراض کلیاتش و قوف یافته بود ؛ و حل اشکال اسباب و علامات^۷
که کنوز و رموز اشارات است نموده ؛ قانون شفای دلپای خسته را
ساز^۸ کرده ؛ و ذخیره عالم عقی ساخته . علاج مرضی^۹ طلبا بمرضات الله
کردی . و پیوسته از^{۱۰} کسوت ملازمت مخلوق مخلوع^{۱۱} بوده ؛

- (۱) ب م : اما ؛ ع ا « اما » ندارد ؛ (۲) اس : از اشعار دلفریب اوست ؛ (۳) اس :
از شب ؛ (۴) ع ا : مولانا محمد مزید ؛ (۵) اس : شریف را ؛ ع ا : شریفش را ؛
(۶) اس : طلب ؛ (۷) ب م : وی را اغراض ؛ ع ا ، نمود بر اغراض ؛ اس :
به طبع حاوی بر اغراض ؛ (۸) اس : علامات او را کنوز رموز آثار است ؛ ب م :
علاماتش که ؛ (۹) ع او اس : کرده ، ب م : نمودی ؛ (۱۰) ع ا : را ؛ (۱۱) ب م :
کسوت ؛ اس : حلت ؛ (۱۲) ع او اس : بوده ؛ ب م : بودی و در .

در^۱ لباس استغنا تعیش نمودی^۲ و به جائزه و مرسوم سلاطین التفات
نفرمودی^۳. اکثر اطباءى زمان^۴ از شاگردان ازیند^۵ و در^۶ دیگر علوم
نیز تلامذه رشیده رسانیده بود^۷. و این نظم در مناقب مولانا مذکور
از مؤلف این اوراق است^۸. و هو هذا:

قطعه - مؤلفه:

بسی نادر^۹ فنان بردند قانون شفا از تو

که اندر چنگ ایشان بود عاجز بو علی سینا

کلام موجزت باشد مدام از شرح مستغنی

از آن نفس نفیست می زند بر خلق استغنا

ق ۷۴/الف این / فقیر مطالعه طب در خدمت^{۱۰} مولانا کرده^{۱۱} و از علوم^{۱۲} حقیقت

نیز گذرانیده^{۱۳} و مولانا^{۱۴} به کتابت میل تمام داشت^{۱۵}. اگر مدت^{۱۶}

عمر شریفش را به مجموع^{۱۷} مکاتباتش موازنه کرده شود^{۱۸} نزد^{۱۹} عقل

(۱) ب م و ع ا: لباس؛ اس: کسوت؛ (۲) ب م: شاگردان، ع ا: تلامذه؛

اس: طب را در خدمت مولانا خوانده؛ (۳) ع ا: و در سایر علوم شاگردان

رسانیده بوده؛ اس: و از سایر علوم حقیقه نیز گذرانیده بکتاب مائل بود؛

(۴) اس: این عبارت «و این نظم در مناقب... در خدمت مولانا کرده ام»

ندارد؛ ع ا: و مؤلف در مناقبتش گفته قطعه: بسی النخ؛ (۵) ب م: نادر

فنا؛ ع ا: نادر فنان بود؛ (۶) ع ا: ملازمت ایشان؛ (۷) ع ا: و از سایر علوم؛

(۸) ع ا و اس: گذرانیده بکتابت؛ (۹) ع ا: مدت عمر؛ (۱۰) ع ا و اس:

مکاتباتش؛ ب م: کتابت؛ (۱۱) اس: و عقل متحیر گردد؛ ع ا: به عقل.

مشکل می نماید؛ و فضائل جزئی را ضبط کلی^۱ نموده بود، به تخصیص^۲
در فنون شعر؛ و قواعد آن مهارت عظیم^۳ داشت. اشعار^۴ بلاغت آمیز
فصاحت انگیزش بسیار است و این مطلع^۵ او بغایت صاف و روان^۶
واقع شده.

مطلع:

زبان رخ آب حیات و ابروان نیلگون^۷
کشتی امید را در گرداب غم دارم نگون^۸
تواریخ را نیکو می گفت، و در فوت برادر فقیر فریدون خواجه نامش
را تاریخ ساخته^۹ بود، و لفظ پیدا را اسقاط نموده. این چنین نظم
کرده بود.

تاریخ:

از فریدون خواجه پیدا نیست آثار او بجاست
کز غمش هر لحظه از تو بر دل من داغ هاست
باسلوب قواعد مولانا سینی این مطلع را^{۱۰} نیکو گفته.

- (۱) ب م: تو کلی نموده؛ (۲) ب م: خصوصاً؛ ع ا و اس: به تخصیص؛ (۳) ب م:
عظیم؛ اس: تمام؛ (۴) اس: این عبارت "اشعار . . . است" ندارد؛
(۵) اس: مطلعش؛ (۶) ب م: روان و هموار؛ (۷) اس: مطلع دیگر دارد
«از زبان آویش خلق بتنگ - از دیش تا زبان صد فرسنگ»؛ (۸) ع ا: سکون؛
(۹) ع ا: یافته بود؛ (۱۰) ع ا: را فرموده.

بیت :

قامت آن مه موزون^۲ چه لطیف است الله
این چه صنع^۳ است که ظاهر شده سبحان الله
به سن نود رسیده بود که^۴ مزاج کون رو در فساد نهاد . هر چند
سر پنجه حذاقت او^۵ قانون شفا^۶ ساز کرد ، نغمه^۷ علاج بگوش هوشش
نرسیده^۸ ، هیچ صدای نشنید .

بیت :

مزاج کون چو رو در فساد باز نهاد
نکرد فائده در دست بو علی قانون
در جوار^۹ مزار شیخ جلال الدین مدفون ست .

ذکر جمیل شیخ عابد

از مشایخ ترك است ، و نسب عالی دارد . در فضائل عدیل
مولانا محمد فلغری^۹ بوده . ترك تحصیل کرده مردم را به خدا
ق ۷۴ / ب | طلبی ترغیب می نمود ، و^{۱۰} به قطعه گوی مشهور است . مزاج بر مزاج او

(۱) ع : ا : مطامع ؛ (۲) ب : م : ماه موزن چه لطیف ؛ ع : ا : آن مه موزون چه لطیف ؛
(۳) ب : م : خو بیست ؛ (۴) ا : س : بفقر در بلخ وقتی که عیش او تلخ گشته بود
ملاقات نمود و به تقرب مرض این مطلعش را خواند .

خاوری مانده براه اجلم زار و ذلیل از عزیزان دم آخر مددی می طلبم
(۵) ع : ا : حذاقتش ؛ (۶) ع : ا : شفا زد کرد ؛ (۷) ع : ا : نرسیده بیت ؛ (۸) ع : ا :
جوار شیخ ملال مدفون ؛ (۹) ب : م : پلغری ؛ ع : ا : و لغری ؛ ع ۲ و ا : س :
فلغری ؛ (۱۰) ب : م : ترغیب می نمود و مزاج ع : ا : می نمود و به قطعه گوی
مشهور است و این قطعه الخ ؛ ا : س : به قطعه گوی مشهور است .

مذکر اخیاب

غالب بود^۱ و^۲ این قطعه را به تقریب دو جوان گفته که یکی حسن نام داشته و یکی شاهی .

نظم :

حسن را گفتم ای شوخ نصکو نام
به بدنای شاهی چند کوشی
بجشنای شربت شیرین بیاری
دهی زهر و ز یاری چشم پوشی
ندانی^۳ کاندرین^۴ دیر مکافات
هر آن شربت که نوشانی به نوشی
در^۵ خرابه غجدوان مدفونست .

ذکر جمیل میر علی کاتب

به سیادت مشهور^۱ است . و در^۲ خطه خط ملک الکتاب^۳ بود .
درستی خطش را بر مولانا سلطان علی ترجیح می کردند^۴ ، اما خود می گفت

(۱) ب م : غالب بود به قطعه گوئی مشهور است و این قطعه ؛ (۲) اس : به تقریب حسن و شاهی که هر دو حسن الوجه بودند این قطعه را موجه گفته ؛ ع ا : به تقریب حسن و شاهی گفتند و هر دو جوان بوده اند قطعه ؛ (۳) ب م : نداری اس : ندانی ؛ (۴) اس : کاندرین ؛ (۵) ب م : در خرابه الخ ؛ اس : قریب هشتاد رسیده بود که در غجدوان مدفون گشت ؛ ع ا ندارد ؛ (۶) اس : بسیار مشهور بود ؛ ع ا : مشهور است بسیار ؛ (۷) ع ا : کاتب خوش نویست ؛ (۸) اس : می نموده در نسخ تعلیق نسخ کاتبان زمان نموده بود بامداد مداد و قلم داد خوش نویسی الخ ؛ (۹) ب م : می کرد اما می گفت .

که لطافتی که خط ملا دارد، خط من ندارد^۱ . بامداد^۲ قلم و مداد داد خوش نویسی می داد، و جز قلم کس بحرف او انگشت نه نهاد . و در فنون شعر^۳ بغایت صاحب وقوف بود .^۴ تواریخ را بسیار خوب می گفت . وقتی که حضرت عید الله خان خطبه بنام خود خواندند، این تاریخ را گفته بود :

صد شکر که به توفیق خدای گشت امروز جهان رشك جنان
خسروخان جهان شد که باوست نخر شاهان شرف اهل زمان
حامی ملت دین نبوی ماحی اهل فساد و عیانت
سال تاریخ ز دل چشم گفت والی ملک عید الله خان
^۵ اظهار مضمهر را بسیار خوب می گفته . بنام نامی بابر بادشاه این اظهار مضمهر را گفته^۶، و خوب آمد .

نظم :

سر من خاك در^۷ پادشه ملك كه هست
نخر شاهان ممالك شرف نسل تمر^۸

(۱) ع : ندارد « اظهار مضمهر را » لیخ ؛ عبارت « بامداد قلم و مداد داد خوش نویسی ... اظهار مضمهر » ندارد ؛ (۲) اس : بامداد مداد و قلم داد خوش نویسی لیخ ؛ (۳) اس : وقوف تمام داشت ؛ (۴) ب م : عبارت تواریخ را بسیار خوب می گفت ... اظهار مضمهر ندارد ؛ از اس رقم کرده آید ؛ (۵) اس : و در گفتن اظهار مضمهر اظهار قدرت می نمود و این اظهار را بنام نامی بابر بادشاه گفته گوشواره اظهار مضمهر سر من لیخ ؛ (۶) ع : اظهار مضمهر : سر من خاك لیخ ؛ (۷) ع : خاك را پادشه ؛ (۸) ع : نسل تمن .

بادشاه فضلا کان سخا بحر کرم

سر ارباب هنر شاه محمد بابر

رباعی :

سر^۱ حلقه دهر و سر هر بی وطنی خاقان دلاوری و خضر زمینی
بعد^۲ از سخت نیست به گیتی^۳ اکنون مجموعه معنی شه ملک سخنی
میزان^۴؛ حضرت پادشه ملک سخن . فقیر از قصیده مصنوع^۵ اظهار مضمری
بر آورده^۶ در هر دو رباعی و میزان اسم ممدوح^۷ را ملزم گردیده^۸ است .
و هو هذا :

دائم صفت عدل تو در^۹ دل دارم

در^{۱۰} دل صفت خسروی عادل دارم

ق ۷۵ / الف

تا در زود خیال / دیگر بدلم

دائم دل خود سوی تو مائل دارم

رباعی :

ای گشته ز سطوت توصیفی حاصل فتحی و نفیر^۹ دولت تو در^{۱۰} دل
کی خسرو روز حرب و گیتی به^{۱۱} یقین بشکن دل اعدای دنی ای عادل

- (۱) ع : از سر حلقه ؛ (۲) ب م و ع : بعد ؛ ا س : غیر ؛ (۳) ب م : به گیتی ؛
(۴) ع : مر آن ؛ (۵) ا س : مصنوع که در ممدوح خسرو سلطان گفته این
نوع را اظهار مضمر را بر آورده در هر دو رباعی و میزان نام نامی ممدوح
را ملزم گشته گوشواره اظهار مضمر به دائم الخ ؛ (۶) ب م : ممدوح ملزم ؛
(۷) ع : گردیده و هویدا - دائم الخ ؛ (۸) ع : بر ؛ (۹) ع : زهر - ؛
(۱۰) ع : بر ؛ (۱۱) ب م : به تعین ؛ ع : به یقین .

میزان : صفت خسرو عادل بکنیم^۱ . ملا بتاريخ گفتن شهرت تمام داشت . میرزا بیگ دیوان بعد از وفات^۲ ملا را بخواب دیده ، و از تاریخ وفاتش^۳ پرسیده ، ملا در جواب^۴ گفته که میر علی فوت نموده^۵ ، و میرزا بیگ این تاریخ^۶ را در کسوت نظم منتظم گردانیده .

قطعه :

آب بحر فضائل سر ارباب هنر را
در واقعه دیدیم باطوار ستوده
گفتیم که تاریخ وفات تو چه گویم
گفتا که بگو میر علی فوت نموده
فضایل^۸ مرزا بیگ بسیار^۹ است . وزارت ساتران می نمود .
مولانا قریب به هفتاد^{۱۰} بود که تیغ قضا نخل حیاتش را قلم زده^{۱۱}
از پافگند^{۱۲} و دست قدر نام او را از^{۱۳} جریده حیات تراشیده مرفع

(۱) ع : ا : بکنیم : میرزا بیگ الخ ؛ از اس عبارت « ملا
بتاریخ ... داشت » نوشته آید ؛ (۲) اس : بعد از وفات ؛ ب م و ع ندارد ؛
(۳) ب م و اس : تاریخ وفات ؛ ع ا : وفاتش ؛ (۴) ع او اس : در جواب
گفته ؛ ب م : جواب او ؛ (۵) ع ا : نمود ؛ (۶) اس : ماده ؛ (۷) ب م : عبارت
« فضائل ... می نمود » ندارد ؛ ع او ۲ و اس این عبارت دارد ؛ (۸) ع ا : بود
وزارت ساتران گشت ؛ ع ۲ : وزارت ساتر می نمود ؛ اس : وزارت ساز
او شده ؛ (۹) ب م : رسیده ؛ (۱۰) اس : نموده ؛ (۱۱) ب م : فگنده ؛ اس
« از پافگند » ندارد ؛ (۱۲) ب م : از جریده حیات بکزالک محات تراشیده مرفع
زندگانش را از یکدگر کند ؛ ع ا : از جریده حیات تراشید مرقدش الخ ؛ =

زندگانش را ز گزلك^۱ مات کند . مرقده^۲ش در جوار مزار^۳ شیخ العالم
در^۴ فتح آباد بخارا مدفونست .

ذکر جمیل مولانا خوش محمد عزیزان

از^۵ مریدان حضرت شیخ خدای داد است . جذبه^۶ بر سلوکش
غالب بوده ؛ در^۷ اوایل حال به رندی شهرتی داشته ، توفیق رفیق او گشته^۸ ؛
بدرقه^۹ عنایت ازلی^{۱۰} او را از حسیض زوائل^{۱۱} بشری باوج فلکی ملک

= اس : جریده احیا تراشیده مرقع زندگانی را ز گزلك کند .

(۱) گزلك بکسر اول و سوم کارد کوچک و نوعی از کارد قلم تراش که سر
آن برگشته باشد و دنباله اش باریک و این لفظ بسکاف عربی نیز صحیح است
از برهان و در سراج سکاف عربی و بفتح اول و سوم نیز نوشته ص ۳۷۵۰۶ .
غیاث اللغات نول کشور کاتپور ص ۱۹۱۳ ؛ نیز ص ۳۳ فرهنگ آنند راج
جلد سوم ؛ (۲) ع ۱ : در جوار حضرت ؛ (۳) اس : شیخ العالم در صفه مولانا
ملاح واقع است ؛ ع ۱ : در فتح آباد مدفونست ؛ (۴) اس : از مشایخ جمهریه
(جمهریه ؟) است و نسبت ارادت بحضرت شیخ خدایداد قلنس سره دارد ؛
(۵) اس : جذبه سلوک او غالب بود بسیار از اتراك مرید اویند ؛ (۶) اس : در اوایل
حال به رندی ؛ ب م : بوده به رندی البخ ؛ (۷) اس : شده ؛ (۸) اس : ازلی
از ؛ (۹) اس : در زائل ؛ (۱۰) بفتح اول و کسر همزه ، جمع رذیلة بالفتح و کسر
ثانی ناکمی و فرومایگی ص ۱۸۷ فرهنگ آنند راج جلد دوم ؛ ب م :
زوائل بالفتح و کسر همزه شکار و زنان و ستارگان ص ۳۱۰ فرهنگ آنند راج
جلد دوم .

رسانیده^۱، طبع نیکو^۲ داشت، این مطلع پرکار^۳ بدو منسوب است.

نظم:

دو ابروی ترا تا کی دعوی بهم باشد
بفر ما خال را تا در میان آید حکم باشد^۴

در خانقاه^۵ خود مدفونست.

ذکر جمیل مولانا افسری

از گرمینه^۶ است. در^۷ خدمت عید الله خان بوده، و خود را

در سلك مقربان می نموده. اشعار^۸ ترکی و فارسی دارد، و خود^۹ را

ق ۷۵ / ب / در ترکی نائی نوائی خیال نموده، ثانی تخلص می کرد. ع:

ز کعبه تا سر کویت هزار فرسنگ است

بعضی^{۱۰} ایسات خوب نیز دارد، و این مطلعش نیکو واقع شده.

(۱) ع: رسانیده؛ (۲) ع: لطیف؛ اس: موزون؛ (۳) ع: مطلع بدو؛

اس: مطلع از سخنان ملیح اوست؛ (۴) اس: سری داشت صاحب جمال در بین

الی چنین خالی داشت، به تقریب آن این مطلع را گفته بود؛ ب م و ع: این

عبارت ندارد؛ (ه) ع: خانقاه خود؛ ب م: در خانقاه عیشی؛ اس: در قریه عشقی

در باغ خاتمهش؛ (۶) اس: ولایت گرمینه؛ (۷) اس: مدت مدید؛ ب م

و ع: ندارد؛ (۸) ع: او اس: اشعار بسیار دارد؛ (۹) اس: جواب دیوان

امیر شاهی گفته، و تتبع دیوان امیر قائم کرده و در تتبع نوائی بسیار کوشیده

و خود را نئی امیر علی شیر خیال کرده ثانی تخلص می نمود؛ ع: خیال کرده

و نائی تخلص می کرده؛ (۱۰) اس: در ابیاتش سخنان مرغوب پیدا می شود و این

مطلع از سخنان سنجیده اوست.

مطلع :

نه از باد صبحی لرزه در بجام شراب افتد
ز عکس روی ساقی جام می در اضطراب افتد

و این^۱ معنیش باسم نیازی خوب واقع شده . معنی :

باقه^۲ کوز دم یوزنکا هر دم آقار پاشی اینک

اول قوباش دور شمع والکی قاش منقاشی اینک

از^۳ قوباش عین خواسته ، و یک مرتبه قاشی منقاشی گفته ، نون

عین را بجای عین نهاده^۴ ، لفظ نی حاصل کرده ، و یکبار دیگر قاشی

منقاشی گفته ، لفظ قاش منقاشی را باز تبدیل نموده ، از « ی » حاصل

کرده ، تکمیل اسم نیازی نموده^۵ .

ذکر جمیل^۶ حافظ کلان

از حفاظ^۷ معتبر صاحب وقوف سمرقند است ، و^۸ علم قراءت را

(۱) اس : معنی بسیار دارد و این معنی او باسم نیازی مشهور است ” باسم

نیازی “ ؛ (۲) ع ا : معنی :

باقه کوزوم یوزنکا هر دم آقار پاشی اینک

اول قویا شد و رشمع وایکی قاشی منقاشی اینک ؛

اس :

یوزنکا باقا کوز دم هر دم آقار پاشی اینک .

(۳) ع ا : قویاش ؛ (۴) ع ا : نهاده نی ؛ (۵) اس : قریب به هشتاد بود که

از عالم فانی نقل نمود ؛ (۶) اس : قدوة الحفاظ حافظ کلان ؛ (۷) صاحب وقوف

معتبر ؛ (۸) اس : قاری نیکو بود و به نزد شیعیانی خان محرمیت تمام داشت اکثر

حفاظ از مائده تعلیمش فائده برده اند و همه طوائف بر رسم مطابقه خطابی

نموده و این غزل از سخنان فصیح و ملیح اوست .

نیکومی دانست . و اکثر حفاظ از تلامذه آریند ، و مدتی از منصب عالی خطابت پایه قدرش بلند بود . مطائباتی تصنیف نموده ، به همه ظرایف برسم مطایبه خطاب کرده ^۱ . اشعارش بی شهرتی نیست ؛ و این غزل او مشهور است .

غزل :

چه شد چه شد که نیابد نگار من امشب
ز گریه ^۱ تا چه شود حال زار من امشب
اسیر صحبت اغیارم و نمی دانم
که شمع انجمن کیست یار من امشب
ز دست غم به که نالم ، بجا روم ، چکنم
چرا ^۲ که نیست یک جا قرار من امشب
به هر طرف روم و ناله های زار کنم
/ که ^۳ نیست در بر من غمگسار ^۴ من امشب
بگو ^۵ بناله و زاری یار خود قاری
بیا یا که نه شد بی تو کار من امشب
در ^۶ کبر سن وفات یافته .

ق ۷۶ / الف

- (۱) ع ا : کرده است ؛ (۲) اس : زانه ؛ (۳) ع ا : که نیست در بر من الخ ؛
(۴) ع ا : « چرا که نیست یک جا روم » ؛ (۵) ب م : یار غمگسار امشب ؛
(۶) ع ا : این شعر « بگو به تاله و زاری » الخ ندارد ؛ (۷) اس : از هشتاد
بیشتر بود از جهان فانی به ملک جاودانی منتقل گشت .

ذکر جمیل حافظ سلطان علی اوبهی

از جمله^۱ فضلاء مشهور است^۲ و سند مصاحفه او^۳ به پنج واسطه به حضرت سید کائنات صلی الله علیه و سلم و سند مکونات علیه افضل الصلاة و اکمل التحیات می رسد^۴. حضرت^۵ رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم مع الشیخ المعز رضی الله عنه مع الشیخ ابی العباس مع الشیخ شهاب الدین احمد مع الشیخ زین الدین الخوافی مع الشیخ شمس الدین محمد تابادکانی مع حافظ سلطان علی اوبهی رحمهم الله تعالی و اعزه بخارا بیشتر بشرف مصاحفه اش مشرف گشته^۶ اند. بفقیر^۷ مزید التفات داشت^۸ و بعز مصاحفه معزز ساخته بود^۹ و در^{۱۰} وقت نزاع این فقیر به ملازمتش رسید. رساله^{۱۱} که در^{۱۲} باب مصاحفه به ید شریفش نوشته بود^{۱۳} به فقیر لطف نمود^{۱۴} و به^{۱۵} حفظ آن وصیت فرمود.

قطعه:

بروز حشر که بهر عذاب دوزخ را
زبانۀ عملش دم بدم فرا گیرد

- (۱) اس: از فضلاء؛ (۲) اس: مصاحفه اش؛ (۳) ع: می رسید؛ (۴) ع: و اس: این عبارت «حضرت رسالت پناهی . . . رحمهم الله تعالی» ندارد؛ از ب م نوشته آید؛ (۵) اس: گشتند؛ (۶) اس: بفقیر محبت داشت بشرف مصاحفه مشرف ساخته بود؛ (۷) اس: در حالت نزاع بملازمتش رسیدم فرمود که منتظر بوم به رساله که در باب مصاحفه به ید شریفش نوشته بود بفقیر لطف نموده رخصت فرمود؛ (۸) ب م: در آن باب به خط ید شریفش؛ (۹) ع: و اس: عبارت «و به حفظ آن وصیت فرمود» ندارد؛ از ب م: نوشته آید؛ (۱۰) ع: نظم.

ز پا فتاده^۱ ز لطف تو چشم آن دارم

که این مضامحه آن روز دست ما گیرد

اکثر^۲ خطوط را نیکو می نوشت . به مولانا سلطان علی^۳ مشهدی که

ملك الكتاب است ، متعرضانه^۴ معامله می کرد ، و این بیت^۵ او ناطق

این معنی است :

گرچه آن سلطان علی از مشهد است

لیک این سلطان علی از آوبه است

و حضرت خان شیبانی آیه^۶ کریمه (فسیکفیکهم الله) (پاره اول

سورة البقر) را بقلم جلی نوشته^۷ بود ، و از فضلی خراسان طلب

تحسین نموده ، حافظ در تعریف آن^۸ گفته .

نظم :

ق ۷۶ / ب

ای خان جهان گیر که از لطف الهی

بر مسند اقبال^۹ توئی خسر و جسم جاه

تا لوح و قلم هست کسی در همه عالم

نوشت بخوبی چو خط خوب تو دخواه

(۱) ع ا : در آن روز چشم تو ؛ اس : در آن حال چشم آن داریم ؛

(۲) اس : و خطوط را خوب می نوشت ؛ (م) ع ا : سلطان علی که ؛ (ع) اس :

در باب خط تعرضی داشته درین بیت بدان معنی اشارتی فرموده است ؛

(ه) ع ا : ینش ؛ (۶) ع ا : آیت ؛ (۷) اس : نوشته از افضل طلب تحسین

می کرده ؛ (۸) اس : آن چنین گفته ؛ (۹) ب م : توای .

بر خوبی خطت دو گواهی بعدالت

کافیست دو کاف فسیکفیکهم الله

و باین مصراع^۱ ملقن حضرت خواجه احرار^۲ بوده است

مصراع:

حضورى گرهمى خواهى از و غایب مشو

طبع^۳ دقیق رقیق داشت، و این^۴ رباعی را بلطف^۵ گفته.

رباعی:

لعلى است لبث كه به ز یاقوت تراست

درجی است دهانت كه لبالب گهر^۶ است

بر ماه رخت^۷ نه يك هلال از^۸ ابروست

هر موی ز ابرویت هلال دگر است

در^۹ سن صد و نه رحلت نمود.

(۱) ب م و ع ا: ملقن؛ ملقن بضم اول و فتح ثالث تلقین کرده شده و بکسر قاف

تلقین کننده؛ ص ۷۰؛ فرهنگ آنند راج جلد سوم؛ و لکشور لکهنؤ ۱۸۹۴؛

(۲) اس: و غائبانه بحضرت خواجه احرار قدس سره ارادت داشته و ایشان باین

مصراع حافظ کلان تلقین نموده؛ (۳) ب م: طبع دقیق رقیق؛ ع ا: طبع دقیق؛

اس: طبع نیکو؛ (۴) ب م و ع ا: رباعی؛ اس: مصراع؛ (۵) ب م: به لطف

گفته؛ ع ا: بغایت لطیف گفته؛ اس: بغایت نیکو فرموده؛ (۶) اس:

شکر؛ (۷) اس؛ رخت يك هلال؛ (۸) ع ا؛ ز ابروت؛ (۹) سن شریفش

به صد و نه رسیده بود و چون جوان سبك روح نقل و تحویل می نمود در خانقاه

حضرت خواجه پارسا رحلت فرمود.

ذکر جمیل حافظ میر احمد خطیب

از شاگردان مشهور^۱ حافظ کلان است . در^۲ شاطبی وقوف تمام داشت ؛ و در سائر علوم خود را مطلق العنان می پنداشت . هر^۳ هفته خطبه^۴ بلیغه انشاء کرده^۵ ، در کلام موجز^۶ معانی کثیر بیان می نمود . و گاهی شعر هم التفانی داشت . وقتی^۷ که والد فقیر سید پادشاه خواجه را در بلخ^۸ شیخ الاسلامی نموده اند ، این قطعه را^۹ گفته :

شیخ الاسلام چون شدی خواجه اهل اسلام را پناه توئی
پادشه کرد شیخ الاسلامت شیخ الاسلام پادشاه تسوئی
اهل بلخ بسمع قبول استماع نمودند^{۱۰} ، و در تحسین حافظ افزودند .
سن شریفش^{۱۱} از شصت متجاوز بود که^{۱۲} بجوار رحمت^{۱۳} حق پیوست .

(۱) اس : معتبر ؛ (۲) اس : مولویت نیکو داشت بلکه در اکثر علوم خود را مطلق العنان می پنداشت که از لفظ و معانی کلام مالک علام باوقوف تمام بود و شاطبی را درس باستحقاق می گفت ؛ (۳) ب م : هر شعبه ؛ (۴) اس : نموده ؛ (۵) اس : موجز معانی کثیر را بیان می فرمود طبعش موزون بود گاهی به تقریبی شعر می گفت ؛ ب م : موجز قصید ؛ (۶) اس : در زمانی که ؛ (۷) ب م : تکلیف شیخ الاسلامی نمودند ؛ ع ا : شیخ الاسلامی نموده اند ؛ اس : شیخ الاسلام کردند ؛ (۸) ب م : بطریق تهنیت گفته نظم ؛ ع ا : گفته بوده قطعه ؛ اس : گفته فرستاده بوده .

پادشاه ساخت شیخ سلامت شیخ الاسلام پادشاه توئی

(۹) ع ا : نموده در تحسین حافظ مبالغه کرده اند ؛ اس : زبان در تحسین کشادند ؛ (۱۰) ع ا : سن شریفش ؛ ب م : افزودند از شصت ؛ (۱۱) اس : که از دار فنا به دار بقا رحلت نموده [در] فتح آباد مدفون است ؛ (۱۲) ع ا : ای .

/ ذکر جمیل مولانا رفیع طیب

ق ۷۷ / الف

ولد ارشد مولانا مزید است . اکثر علوم را ورزیده بود . در
 طب مهارت^۱ تمام داشت ؛ و^۲ خط نسخ تعلیق را در خدمت مولانا
 سلطان علی^۳ مشهدی بکمال رسانیده بود ؛ و در فن موسیقی دستی داشت
 و در قانون گوشتاب خواجه عبدالله مروارید خورده بود^۴ ، و بگیرت
 و گیر^۵ بسیار کار از سازندگان پیش برده ، در^۶ هر گوشه که آواز
 سازش بگوش هوش^۷ هر کس می رسید ، سیم اشک از چشمش^۸ بهر گوشه
 روان می گردید .

نظم :

سینه^۹ قانون شده از^{۱۰} چنگ غم یار مرا
 عجبی نیست اگر ناله بود زار مرا
 گوش تابی که مرا پنجه هجران تو داد
 می رود سیم سر شک از مژه چون نار مرا
 هر روز این کیمینه را به ملازمت خود مشرف می ساخت ، و گاهی^{۱۱}
 (۱) اس : وقوف ؛ (۲) ب م : و خط را السخ ؛ (۳) علی مشتق کرده از جمله
 خوش نویسان شده ؛ (۴) اس : خورده ؛ (۵) ب م : و گیر او کاریش برده ؛
 ع ا : گیر را بسیاریش برده ؛ ع ا : بیش برده بودند ؛ (۶) ب م : برده آواز
 سازش الخ ؛ اس : در هر گوشه که آواز سازش ؛ (۷) اس : بگوش مردم می
 رسید ؛ (۸) اس : از دیده روان ؛ ع ا : از چشمش روان ؛ (۹) ب م : سینه ؛
 (۱۰) ب م : در چنگ ؛ (۱۱) ع ا : ساخت و در منزل .